

ایمان، عامل تخلق به اخلاق الهی است

متخلق به اخلاق الهی شدن، یک دلیل دارد و آن، ایمان به پروردگار عالم است؛ اینکه باور کنیم خدا همه جا هست و حقیقتا باور به این داشته باشیم که ناظر بندگان است.



متخلق به اخلاق الهی شدن، یک دلیل دارد و آن، ایمان به پروردگار عالم است؛ اینکه باور کنیم خدا همه جا هست و حقیقتا باور به این داشته باشیم که ناظر بندگان است.

به گزارش خبرگزاری بین المللی قرآن (ایکنا)، دویست و هفتاد و یکمین جلسه درس اخلاق حضرت آیت الله قهری با موضوع «ایمان و زیرمجموعه آن (طاعت الهی)» در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد.

در مرقومه ذیل مشروح بیانات معظم له، برای علاقمندان به رشته تحریر در آمده است:

در آستانه سالگرد مرد الهی، متخلق به اخلاق الهی، عارف بالله، آن عزیز خدا و عزیز الحجه، آیت الله خوشوقت (اعلی الله مقامه الشریف) هستیم، آن کسی که هم و غمش، تربیت جوان های عزیز و بزرگوار بود. مقامش عالی است، متعالی باد. إن شاء الله شفاعتش شامل حال ما باشد، ثواب بحث امشب را نثار روح ملکوتی این عارف بالله می کنیم. لذا در آغاز بحث، نثار روح پاک و مطهر این مرد الهی همه با هم بخوانیم فاتحه مع الصلوات بر محمد و آل محمد.

اگر بدانی هر جا می روی، خدا با توست؛ برترین ایمان را داری!

خیلی از مواقع، بعضی، مباحث اخلاق را می شنوند، می خوانند و پی می گیرند، اما متخلق نمی شوند. آن کسانی که متخلق به اخلاق الهی می شوند، یک دلیل دارد و آن، ایمان به پروردگار عالم است. اینکه باور کند خدا همه جا هست و به حقیقت باور به این داشته باشد که ذوالجلال والاکرام ناظر بندگان است، «إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ». هر جا می رود، هر جا می نشیند، از هر جا بلند می شود و... خدا را ببینید.

آنکه پروردگار عالم را می بیند، معلوم است این یاد پروردگار عالم، عامل می شود که مراقبه داشته باشد و مواظبت کند به اینکه نگاهش، زبانش، حرکاتش و سکناش، الهی باشد. چرا؟ چون خدا را می بیند.

مگر پروردگار عالم قابل رؤیت است؟! نعوذ بالله، نستجیر بالله خدا که جسم نیست که انسان او را ببیند، اما امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) فرمودند: من آن خدایی را که نبینم، عبادت نمی کنم. معلوم است آنکه از آثار خلقت، از آثار وجودی پروردگار عالم و موجودات، به حضرت احدیت می رسد، دیگر خدایین می شود و همه جا پروردگار عالم را می بیند.

لذا چنین کسی افضل و برترین ایمان ها را دارد و رفتارش هم رفتار الهی می شود. پیغمبر اکرم، خاتم رسل، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «أَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُمَا كُنْتَ» [۱] برترین ایمان ها همین است که بدانی هر جا می روی، خدا با توست.

اگر انسان این مطلب باورش شود- که مهم، همین باور است -؛ آن وقت اهل طاعت و متخلق به اخلاق الهی می شود. لذا در این ایمانی که عرض کردیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را در ده مورد بیان فرمودند («الْإِيمَانُ فِي عَشْرَةِ الْمَعْرِفَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ وَالصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ» [۲]) که اولی معرفت است، بعد طاعت است، بعد علم است، بعد عمل است و...؛ موقعی انسان می تواند اهل طاعت شود که جدا خدایین شود.

طاعت خدا؛ غنیمتی برای زیرکان عالم!

فقط اهل تقوا و زیرکان عالم، آن ها که کس و زیرکند، می فهمند و متوجه می شوند که طاعت پروردگار عالم، بالاترین غنیمت است؛ چون خدا را همه جا می بینند. لذا وجود مقدس مولی الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «الطَّاعَةُ غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ» [۳] طاعت خدا، غنیمت زیرکان عالم است.

همان طور که بیان کردم این بندگی، شیرینی دارد و اگر کسی اهل طاعت شد، این طور نیست که فکر کنند او دست بسته است و هیچ چیزی متوجه نیست، بلکه می فهمد و چون فهمید، معرفت پیدا می کند و ایمان، آن هم ایمان قلبی پیدا کرده و اهل طاعت می شود. او زیرک است و می فهمد که اگر دنیا بخواهد، در طاعت است؛ آخرت هم بخواهد، در طاعت است. او می فهمد طاعت پروردگار عالم است که انسان را اهل حسنه در دنیا و اهل حسنه در آخرت می کند.

اتفاقاً خود طاعت، دلالت بر قلب سلیم و عقل انسانی است. عقلای عالم اهل طاعتند. آن ها که عقلشان سلیم است، اهل طاعتند. آن ها که زیرک هستند، اهل طاعتند، اما آن ها که دنیا را دیدند، خدا را ندیدند و «أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُمَا كُنْتَ» را متوجه نشدند که پروردگار عالم همه جا هست. لذا معلوم است که طاعت را یک چیز اضافه و دست و پاگیر می بینند، حال طاعت و عبادت ندارند. برای همین است که این ها نمی توانند معنی بندگی خدا را بفهمند.

اطاعت از فرامین کسی که لطفش بر ما همیشگی است!

آنکه بنده خدا شد، در حقیقت از باب معرفت، بنده پروردگار عالم می شود و آن موقع است که در باب طاعت به مقامی می رسد که جز طاعت پروردگار عالم چیزی را انتخاب نمی کند؛ چون می فهمد، عاقل و زیرک است. وجود مقدس مولی الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه) در خطبه ۲۲۳ نهج البلاغه خطاب به انسان ها این گونه بیان می فرمایند: «لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطَرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُحَدِّثُهَا لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ فَمَا

ثُمَّ كَيْفَ يَكُونُ لَوْ أُطِيعَتْ» آنقدر این مطلب مهم است که حضرت خطاب به همه انسان‌ها و با عبارت یا ای‌ها الانسان بیان می‌فرمایند. می‌فرمایند: در نعمتی که پروردگار عالم برای تو قرار می‌دهد و پیش می‌آورد، یا در گناهی که از تو سر می‌زند و او ستار است و برایت می‌پوشاند که دیگران متوجه نشوند، یا در آن بلایی که خدا از تو برمی‌گرداند که هر لحظه در بلا هستی و اگر خدا محافظت نبود، خیلی مواقع بود که عمر تو تمام شده بود؛ هیچ موقع از لطف او دور نبودی؛ حال ببین اگر فرمان او را ببری چه می‌کند؛ چون فرمانش هم برای تو است و فرمان چنین کسی، اطاعت لازم دارد.

طاعت؛ شعار همیشگی

لذا باز امیرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) نکته دیگری را در باب طاعت می‌فرمایند، می‌فرمایند: «إِجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعْرًا ذُوْنَ دِئَارِكُمْ» [۴] طاعت خدا را یک نوع شعار برای خودتان قرار بدهید؛ یعنی همیشگی باشد. برای اینکه دون آن مطلبی که شما را پایین می‌کشد، این شعار هست؛ یعنی تعبیر حضرت این است که طاعت، باعث رفعت مقام شماست. خود طاعت شما را بالا می‌برد و حصر نمی‌کند. اهل طاعت که شدید، رستگار می‌شوید و به فوز عظیم نائل می‌شوید، دیگر خودتان از گناه بدتان می‌آید و خودتان متخلّق به اخلاق الهی می‌شوید. همه این نکاتی که دارم فارسی آن را بیان می‌کنم، در روایات موجود است.

لذا اولیاء خدا در طاعت چیزی را می‌بینند که اگر به فرض جهتم و بهشت هم نبود، به هیچ عنوان حاضر نبودند لحظهای از طاعت الهی دست بکشند و آن هم رفعت مقام؛ رسیدن به مقام انسانیت، درک حقایق و قرب الی الله است. آن‌ها در طاعت این را می‌فهمند که انسان، انسان است، نه حیوان. وقتی اینطور شد اصلاً به خودی خود طاعت، شیرین می‌شود، اما آنکه نفهمد، معلوم است یک موقعی با حکم پروردگار عالم هم مبارزه می‌کند.

طاعت و گرامی شدن؛ گناه و خوار شدن!

اینقدر مهم است که مردان الهی می‌دانند این نفس به طاعت، گرامی می‌شود. امیرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: «إِذَا أَخَذْتَ نَفْسَكَ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَكْرَمْتَهَا» [۵] اگر نفس را به طاعت الهی گرفتی، گرامی می‌شوی. اصلاً بحث جهتم و بهشت را کنار بگذار، این را در نظر بگیر که انسان به طاعت پروردگار عالم، دیگر طاعت غیر ندارد و طبیعی است کنار اکرم‌الاکرمین و گرامی هست که واقعاً گرامی می‌شود.

اگر خدا را اطاعت کنی، گرامی داشتن خدا هم به وجود آمده؛ یعنی هم خودت را گرامی داشتی و هم خدا را، «أَكْرَمْتَهَا». اما وقتی سیئه به وجود آمد و گناه کردی، خودبه‌خود خوار می‌شوی. یعنی با گناه، هم خودت را خوار کردی و هم به ظاهر به پروردگار عالم اهانت کردی؛ چون نفهمیدی خالق توست و دوست دارد تو را بالا ببرد و با دعوت به تقوا می‌خواهد تو را اکرم کند تا تو به مقام کرامت انسانی برسی.

لذا طبیعی است طاعت پروردگار عالم انسان را به سمت رحمت پروردگار عالم و مقام کرامت می‌برد، اما اگر نافرمانی کردی، هم اهانت به خودت کردی و هم به پروردگار عالم، «و إِنْ ابْتَدَلْتَهَا فِي مَعَاصِيهِ أَهَنْتَهَا»؛ یعنی نفهمیدی مقام پروردگار عالم، مقام اکرم‌الاکرمین، این بود که خالق است و می‌خواهد تو را هم در آن مقام کرامت ببرد، با این تفاوت که تو مخلوق هستی و او خالق است. یعنی فرقی فقط این است.

سزاوارترین مردم به رحمت الهی

بعضی مواقع عرفای عظیم‌الشان نکاتی را بیان می‌کنند که ما نمی‌فهمیم. از جمله آیت‌الله قاضی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن مرد الهی و عظیم‌الشان، به اصحاب لیل خودش بیان می‌فرمودند: اگر می‌خواهید پروردگار عالم شما را عزیز بدارد، شما هم خدا را عزیز بدارید و عزیز داشتن خدا به طاعت اوست که شما هم به مقام عزّت می‌رسید. اگر می‌خواهید رحمت خدا را بچشید، به طاعت اوست که می‌چشید.

امیرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: «أَجْدَرُ النَّاسِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ أَقْوَمُهُم بِالطَّاعَةِ» [۶] سزاوارترین مردم به رحمت پروردگار عالم، آنهایی هستند که فرمانبردارترین انسان‌ها هستند. هر چه اهل طاعت بیشتری باشند، بالا می‌روند. انبیاء در مقام طاعت، اوج طاعت را داشتند. حضرات معصومین با اینکه در مقام عصمت هستند، اوج طاعت را داشتند.

علت ایراد گرفتن به آیات الهی مانند قصاص چیست؟!

طاعت پروردگار عالم این است اگر انسان به مقام معرفت برسد، - این که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن حدیث، تقسیم‌بندی کردند و در مقام ایمان، اوّل معرفت و بعد طاعت را بیان فرمودند، همین است - می‌فهمد هرچه خدا گفت، باید طاعت کند. دوری از گناه، باید طاعت کند. انجام دادن واجبات، باید طاعت کند. جنگ با دشمنان خدا، باید طاعت کند. دوستی با دوستان خدا، باید طاعت کند. اگر در همه امور، طاعت کرد، برنده است.

اما اگر نفس جلو آمد، معلوم است چون نمی‌فهمد، حق هم همین است که به احکام پروردگار عالم إنقلت می‌آورد. البته این هم از نفس است، چون به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی که در سوره قیامت تبیین فرمودند، می‌خواهد راه باز بشود که گناه کند. و لا اگر واقعاً می‌فهمید که راه کرامت و رشد، دوری از گناه است؛ هیچ موقع گناه نمی‌کرد. لذا چون نمی‌فهمد و درک نمی‌کند، طبیعی است گناه می‌کند و به خاطر همین گاهی به پروردگار عالم ایراد می‌گیرد. برای این هم می‌گوید: من خدا را درک نکردم که فقط گناه کند.

پروردگار عالم بیان فرمودند: اینکه بعضی‌ها حتی اعلان می‌کنند که روز رستاخیز موجودیت ندارد و می‌گویند: مگر می‌شود این استخوان‌ها مجدداً درست شود «يُخَسَّبُ الْإِنْسَانُ أَنْ تَجْمَعَ عِظَامُهُ» [۷]؛ نه اینکه ندانند، بلکه می‌فهمند «بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ تُسَوَّى بَنَاتُهُ» [۸] اما می‌خواهند راه پیش روی خودشان را باز کنند که بتوانند گناه کنند «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» [۹]؛

یعنی این هم از نفس انسان است. لذا برای همین انکار می‌کنند و إلا انسان خودش هم متوجه می‌شود. «يَسْتَلْ أَتَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۱۰] می‌گوید: روز قیامت چه زمانی است؟! که این سؤالش هم فقط به خاطر نفسش است که گناه کند و از طاعت پروردگار عالم دور شود. پس او چون نمی‌فهمد، برای همین با آیات قرآن کریم و مجید الهی مانند آیات قیامت، آیات جهاد، آیات قصاص و... مخالفت می‌کند؛ چون مبتلای به گناه است و متخلّف به اخلاق الهی نیست. اگر اخلاق بود، آیات الهی را هم می‌پذیرد. لذا در این‌جا اهمیّت اخلاق معلوم می‌شود. همان‌طور که قبلاً هم بیان کردم، این روایت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «الْحَلْقُ وَعَاءُ الدِّينِ» [۱۱]، واقعاً باید شعار همیشگی ما باشد که اخلاق، ظرف دین است. همه چیز در

این ظرف اخلاق رشد می‌کند. لذا چون اخلاق نیست، با آیات قرآن مخالفت می‌کند؛ می‌خواهد راه را باز کند که هرکاری دلش خواست، انجام دهد «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» و برای همین هم سؤال می‌کند. یک دلیل دیگری که بعضی از بزرگان و اولیاء خدا در همین زمینه مطرح می‌کنند، این است که می‌گویند: وقتی کسی لذت طاعت را نچشد، معلوم است به لذت دیگری دچار می‌شود و آن هم لذت گناه است. کسی هم که در لذت گناه غرق شد، دیگر محال است لذت طاعت را بچشد و به سمت طاعت پروردگار عالم برود، بلکه برعکس، همیشه مخالفت می‌کند. حتی با آن چیزهایی که به نفع دنیوی خودش هم هست، مخالفت می‌کند. همه این‌ها از نفس و برای عشق به گناه است. ببینید چه کسانی با آیات الهی مخالفت می‌کنند؟ این دیگر واقعاً دو دو تا چهارتا است و نیاز به توضیح ندارد. آنهایی که اهل گناهند، آنهایی که نعوذبالله، نستجیربالله اهل پارتیه‌های آنچنانی و بستر حرام هستند، آنهایی که اهل خوردن‌ام‌الخبائث، مشروب هستند. غیر از این است؟! هر چه نگاه می‌کنی، می‌بینی آنهایی که با آیات الهی مخالفت می‌کنند، کسانی هستند که متخلّف به اخلاق الهی نیستند. آنهایی هستند که عشق به گناه دارند و لذت گناه به زبان و دهان و دندان‌شان آمده است. طبیعی است این‌ها لذت طاعت را نمی‌چشند.

چرا اهل شب‌خیزی همیشگی نیستیم؟! اما آنکه لذت طاعت را چشید، دیگر تنقّر از گناه برایش به‌وجود می‌آید. همان‌طور که اگر کسی لذت گناه را چشید، دیگر تنقّر از طاعت برایش به‌وجود می‌آید. لذا دو جبهه می‌شوند؛ یک در عده جبهه الهی قرار دارند که کسانی هستند که اهل اخلاق و اهل طاعت الهی هستند. یک عده هم جزء جبهه گناه و شیطان می‌شوند که کسانی هستند که در گناه غوطه می‌خورند. کسانی که الهی هستند، از گناه بدشان می‌آید، تنقّر دارند و در جبهه الهی هستند. کسانی هم که از گناه لذت می‌برند، در جبهه شیطان هستند. لذا برای همین است که این دو جبهه، همیشه در دنیا در مقابل هم هستند و مقابله آن‌ها اصلاً تمامی ندارد. کسی که عشق به خوبی‌ها را دارد، نهایتاً عشق به نجات بشر در وجودش می‌آید. اما کسی که عشق به بدی‌ها را دارد، راحت حاضر است انسان‌ها را از سر راهش بردارد. آنکه به گناه تن داد، معلوم است به طاعت الهی تن نمی‌دهد و این یک قاعده است.

لذا در جلسه گذشته عرض کردم که وقتی از آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (اعلی الله مقامه الشریف) سؤال می‌کنند: چطور ما لذت شب‌خیزی را نداریم؟ حضرتشان فرمودند: هرچه شما پذیرش طاعت در بدنتان باشد، همان‌قدر عشق به عبادت در شما به‌وجود می‌آید. اگر این بدن پذیرفت که باید طاعت پروردگار عالم را داشته باشد، اگر قلب پذیرفت، ناخودآگاه شب‌خیز می‌شود، حتی اگر در اوج خستگی باشد. آنکه عشق به عبادت دارد، می‌فهمد چه خبر است و این بدن را بلند می‌کند. لذا اگر قلب پذیرفت، تمام است، به همه اعضاء و جوارح فرمان می‌دهد که بلند شوند. لذا مرکز طاعت هم قلب می‌شود. اما وقتی قلب نپذیرد و متوجه نباشد؛ شاید بعضی مواقع دلش به چند روایت، خوش باشد و برای نماز شب بلند شود، اما وقتی آن روایات از ذهنش بیرون رفت و دیگر آن‌ها را تکرار نکرد - این‌که می‌فرمایند: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَفْعُ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۲]، همین است - آرام آرام دیگر اهل شب‌خیزی هم نخواهد بود.

دو داستان می‌خواند، دو مورد از حالات اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشأن را می‌شنود و...؛ علقه به شب‌خیزی پیدا می‌کند. اما وقتی فراموش کرد، می‌بیند که دیگر اهل شب‌خیزی هم نیست؛ چون بدن به حقیقت به طاعت وادار نشده؛ یعنی پذیرش حقیقی طاعت؛ عشق به طاعت و حبّ به طاعت در وجود او نیست.

اینکه زینب کبری (علی‌ها الصلوة و السلام) در شام عاشورا که اوج مصائب را دیده بود، نماز شب می‌خواند، اما نشسته؛ چون دیگر توان ندارد، این همه دویده، این همه کتک خورده، این همه در بیابان‌ها به دنبال اهل و عیال دربه‌در بوده، مصائبی مانند کشته شدن برادرانش، عزیز دلش ابی‌عبدالله (علیه الصلوة و السلام)، برادرزاده‌هایش، فرزندانش و... را دیده؛ اما یک چیزی عامل است که او با خدا صحبت کند و آن، پذیرش قلبی است.

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (اعلی الله مقامه الشریف): قبل از تکلیفم تا به حال، نماز شبم قضا نشده! لذا حضرت زینب کبری (علی‌ها الصلوة و السلام) طاعت الهی را پذیرفته که با دیدن آن همه مصائب و با وجود اینکه دیگر طاقت ندارد روی پایش بایستد، اما نماز شبش ترک نمی‌شود. اما یک مطلب دیگری که اولیاء خدا می‌گویند، این است که آن‌ها که معصومه هستند، اصلاً از گناه تنقّر دارند و کسی که از گناه تنفر داشت، وجودش به طاعت الهی می‌آید. از آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن مرد الهی و استاد عظیم‌الشأنمان در آخر عمر شریفشان تقاضا کردیم که نصیحتی بفرمایند. ایشان فرمودند: من قبل از تکلیفم تا به حال، نماز شبم قضا نشده! یعنی چه؟! مگر نماز شب، واجب است که قضا نشده؟! ایشان از قبل از تکلیف، ترک نماز شب نداشتند، می‌دانید چرا؟ چون گناه نکردند. وقتی گناه نکنید، بدن شما به طاعت پروردگار عالم علاقه‌مند می‌شود. بدن هیچگاه نمی‌تواند از دو جا دستور بگیرد. یا دستور

پروردگار عالم را می‌گیرد، یا دستور شیطان و نفس دون را.

این اولیاء الهی که به ظاهر معصوم نیستند، اما چیست که آیت‌الله مرعشی نجفی (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمایند: از قبل از تکلیف شدن نماز شب خواندم (در حالی که انسان تکلیف نشده به صورت ظاهر نمازی برایش واجب نیست).

البته این را هم چون دیگر آخر عمر شریفشان بود، گفتند تا امثال ما متنبه و آدم شویم. یک شب نماز شبش ترک نشده. مگر مریض نمی‌شدند؟ مریضی عامل می‌شود انسان حال نداشته باشد. در آن حال مریضی، امکان دارد نتوانند بلند شوند، اما نشسته نماز می‌خوانند. حتی امکان دارد انسان نتواند بنشیند، اما در بستر دراز کشیده نماز شب می‌خواند. در تخت بیمارستان است، مریض است، امکان دارد جراحی کرده باشد، نمی‌تواند بلند شود بنشیند، اما در همان حال دراز کشیده نماز شب می‌خواند. چیست که این بدن را به تعبیری مجبور می‌کند؟ کسی او را مجبور نکرده، تکلیف الهی نیست که بگویی واجب است، اما دلیل اینکه این حال را دارد، این است که گناه نکرده. لذا برای همین است که تالی‌تلو معصوم می‌شود. نه تنها لذت گناه ندارد، بلکه تنفر از گناه دارد. این بدن لذتی را چشیده که دیگر لذت‌ها برایش بی‌ارزش است.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت نخوانی (یا ندانی)

چرا دیدن یک عده، یاد خدا و دیدن عده‌ای دیگر، یاد گناه را در دل می‌اندازد؟!

همان‌طور که در جلسه قبل بیان کردم، آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (اعلی الله مقامه الشریف) در مقابل آن کسی که گفت ما نمی‌توانیم مانند شما بشویم، فرمودند: شما باید با انجام یک عمل و یک کار خوب، راه را آغاز کنید.

حالا اگر با یک گناه هم نعوذبالله، نستجیربالله شروع شود، دیگر تمام است. اگر یک بار نگاهت افتاد، استغفار نکردی، خودت را تنبیه نکردی، از خودت بدت نیامد، حالت از خودت بهم نخورد، به این نفس دونت که عامل شد نگاه بکنی، بد و بیراه نگفتی، ناله نکردی و اشک نریختی که چشمت را طاهر کنی، دیگر آرام آرام در گناه غوطه می‌خوری.

آیت‌الله العظمی بهجت (اعلی الله مقامه الشریف)، آن بهجت القلوب فرمودند: طهارت چشم به ریخته شدن اشک است. اگر یک موقع چشمتان خطا کرد، سریع یک کاری کنید که گریه کنید. بعد فرمودند: ولو به اشک برای ابی‌عبدالله (علیه الصلوة و السلام)! لذا فرد گناه کار باید دل شب این حال را داشته باشد که اشک بریزد و بگوید: خطا کردم، اشتباه کردم، غلط کردم، به مقام انسانیت خودم بد کردم و... تا پاکش کنند.

اما اگر یک بار، نعوذبالله دو بار شد؛ دیگر آرام آرام، دو بار سه بار، چهار بار و... می‌شود تا اینکه معتاد می‌شود و عادت می‌کند. اگر عضوی هم گناه کرد و نعوذبالله، نستجیربالله به آن عادت کرد، اعضاء دیگر بدن را هم به گناه دعوت می‌کند. یعنی این گناه فقط به چشم بسنده نمی‌شود؛ بعد از مدتی به فحاشی به زبان می‌آید که گناه دهان و دندانش است، یا با دست گناه می‌کند و...، لذا طبیعی است که تمام اعضاء و جوارح مبتلا می‌شود. یک موقعی می‌بیند نعوذبالله، نستجیربالله در بستر حرام است. اول یک عضو گناه کرد، اما آن را تنبیه و مؤاخذه نکرد که تأدیب شود؛ عضوهای دیگر هم به گناه در آمدند. آرام آرام طوری می‌شود که هر لحظه یاد گناه است و فکر گناه می‌کند.

همان‌طور که اولیاء خدا هر لحظه یاد خدا و طاعت پروردگار عالم هستند. این که شما می‌بینید وقتی انسان به محضر بزرگانی مثل آیت‌الله خوشوقت، آیت‌الله العظمی بهجت، آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (اعلی الله مقامهم اجمعین) و قس علی هذا می‌رسد و همین که آن‌ها را می‌بیند، کأنّ یاد خدا در دلش زنده می‌شود؛ برای این است که آن‌ها خودشان دائم در یاد خدا هستند. در حالی که وقتی انسان بعضی‌ها را هم می‌بیند، تا می‌بیند نستجیربالله و نعوذبالله به یاد شهوت و گناه و کثافت‌کاری می‌افتد.

اما وقتی انسان دلش که از گناه می‌گیرد، حالش از گناه بد می‌شود و می‌رود چهره یک عالم ربّانی را می‌بیند؛ ولو به لحظاتی و ولو به اینکه تا در آن مجلس است، یاد خدا در قلبش زنده می‌شود و حالش متغیّر می‌شود. این برای چیست؟ چون آن‌ها دائم یاد پروردگار عالم هستند و لذا تا انسان آن‌ها را می‌بیند، به یاد خدا می‌افتد و خصوصیتش این است.

لذا این را به عنوان کد به ذهنتان بسپارید: چرا تا انسان بعضی را می‌بیند، یاد خدا می‌افتد؟ چون آن‌ها همیشه یاد خدایند. چرا تا بعضی‌ها را هم می‌بیند، نستجیربالله و نعوذبالله، دائم یاد گناه و شهوت می‌افتد؟ چون آن‌ها نه تنها اعضاء و جوارحشان مبتلای به گناه است، بلکه دائم فکرشان هم در گناه است. از این گناه فارغ نشده، نستجیربالله و نعوذبالله دنبال این هستند که گناه دیگری انجام دهند و دائم در فکر گناهند. کما اینکه اولیاء الهی دائم یاد خدایند.

چطور قبل از آمدن نامحرم، چشمان مردان الهی، خودبه‌خود بسته می‌شود؟!

هر دو هم با یک کار شروع می‌شود، این یک کار خوب را می‌گیرد و جلو می‌رود. لذا بیهوده نیست که در روایات داریم: اگر یک کار خیر، کم هم بود، اما استمرار داشته باشد، می‌ارزد به کارهای خیری که استمرار نداشته باشد. می‌دانید دلیلش چیست؟

دلیلش این است که وقتی یک کار خوب استمرار داشت، کم کم اعضاء و جوارح دیگر را هم درگیر می‌کند. مانند امثال آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آیت‌الله قاضی (اعلی الله مقامهما الشریف) و... که در ابتدا چشمشان را کنترل کردند. لذا وقتی بناست در کوچه‌ای بپیچند که نامحرم در آن جاست، آنقدر این چشم عادت کرده که دیگر تحت کنترل فکر الهی قرار گرفته و قبل از این که بپیچند، با اینکه نمی‌دانند آن طرف کیست، اما بلافاصله چشمشان بسته می‌شود. این شاید برای من و شما داستان باشد باورمان نشود که معلوم است برای امثال من که هنوز به این مقام نرسیدند، باورش سخت است و این شبیه به یک قصه می‌ماند که یعنی می‌شود هنوز نامحرم نیامده، تا می‌خواهد بپیچد، این چشم بسته شود؟! چگونه این‌طور می‌شود؟ برای این که این چشم را از اول تحت کنترل قرار داد و نگذاشت. در خلوت احتمال داشت یک نامحرمی را ببیند، اما نگذاشت و جلوی این چشم را گرفت.

امروزه در خلوت چطور است؟ مگر در خلوت می‌شود؟ بله، نعوذبالله و نستجیرالله، با دیدن فیلمهای مبتذل در اینترنت. ولی مرد الهی یک نه محکم به این چشم گفت و گفت: به تو اجازه نمی‌دهم. معلوم است دیگر، وقتی این طور شد، دیگر این چشم درک می‌کند که الآن می‌خواهد نامحرم بیاید و خودبه‌خود بسته می‌شود.

حال، وقتی چشم این‌طور شد، زبان را کنترل می‌کند، دست کنترل می‌شود و فکر هم کنترل می‌شود. لذا دیگر این فکر، فکر الهی می‌شود و مدام یاد خدا می‌افتد. برای همین است که انسان در چهره علمای ربّانی، یاد خدا را می‌بیند. برای اینکه این فکر دائم یاد پروردگار عالم است.

چگونه خواب خدا را ببینیم؟!

شاید من این را بیان کرده باشم و یک موقعهایی در مجلس خصوصی بیان کردم که آیت‌الله العظمی ادیب (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمودند: تا به حال خدا را خواب دیده‌اید؟!

مگر می‌شود؟! مگر خدا نعوذبالله جسم است؟ این چه معنی دارد که خدا را در خواب ببینی؟

این، به این معناست که وقتی انسان تمام اعضاء و جوارحش کنترل شد، دیگر معلوم است، آنچه که شب در خواب می‌بیند، الهی است. اگر کسی الهی شد، معلوم است صد در صد، حتی دیگر در خواب محتلم هم نمی‌شود (عذر می‌خواهم، لا حیاء فی الدّین)، چه برسد به اینکه نستجیرالله بخوابد خواب‌هایش، خواب‌های شهوانی و نفسانی باشد. معلوم است، کسی که فکرش در بیداری الهی شد، خوابش هم الهی می‌شود و خدا را در خواب می‌بیند.

حتی طوری می‌شود که این تعبیری که ما داریم که خواب حجّت ندارد، برای آن‌ها صدق نمی‌کند و در خواب خیلی چیزها را می‌بینند، خیلی از تکالیف را می‌گیرند و خیلی از کارها به آن‌ها بیان می‌شود که این‌طور کن و آن‌طور کن، یعنی معلوم است که اصلاً خواب نیستند، گانّ بیدارند.

البته در خوابشان هم این جسم دارد یک مقدار استراحت می‌کند، برای این‌که بالأخره جسم است و نیاز دارد و قاعده این است که این جسم باید استراحت کند، اما این چیزی که بین این عارف و پروردگار عالم هست، این است که اصلاً خواب ندارد. یعنی چه؟ یعنی در همان عالم هم متصل است و در همان حال هم اتصال به پروردگار عالم دارد. لذا می‌بیند آنچه که در خواب دیده، بعداً محقق می‌شود و به این، رؤیای صادقه می‌گویند. حتی مطالب و مسائل دیگری را هم می‌بیند که اصلاً گانّ خواب نیست. لذا به صورت ظاهر این جسم دارد استراحت می‌کند، اما گویی خواب نیست؛ چون فکر او الهی است.

مبارزه با آیات حیات بخش الهی، به علت تمایل به گناه!

چرا فکر الهی شد؟ چون از یک جا مبارزه را شروع کرده است. این جهاد با نفس را -که اولیاء خدا این‌قدر تأکید می‌کنند و آیت‌الله العظمی بهجت (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمودند: کتاب جهاد با نفس شیخ حرّعاملی را بخوانید - باید از یک جایی جهاد شروع کرد. اگر در اداره است و این قلم دستش است و می‌تواند همه کار بکند، جهاد را باید از آنجا شروع کرد و دستش را مواظبت کند و الا اگر این طور نشد و به گناه افتاد، دیگر حتی با آن مواردی که برای حیات بشریّت هم هست، مخالفت می‌کند. یعنی با اینکه می‌داند حیات بشر در آن خوابیده شده، از جمله مسئله قصاص، اما مخالفت می‌کند.

پروردگار عالم در آیات شریفه ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، «وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» لذا تازه انسان به قصاص دعوت هم می‌شود که شاید متقی شود. آن وقت معلوم است، با این آیه مبارزه می‌کنند. لذا همان چیزی که مع‌الأسف ما در آن به ظاهر جبهه ملی در زمان حضرت امام در سال شصت دیدیم که اعلامیه دادند و اعلام کردند در میدان امام حسین راهپیمایی کنید؛ امروز هم می‌بینیم که مجدداً تکرار می‌شود و امروز روزنامه‌های باکمال وقاحت اعلام کرده که علیه قصاص، این حکم غیر انسانی باید حرف زد! یعنی بعد از ۳۲ سال درست همان تعبیری را که آن‌ها بیان کردند، مجدداً جرأت می‌کنند و می‌گویند.

امام در آن سال، در ۲۵ خرداد سال ۱۳۶۰ فرمودند: من می‌خواهم ببینم این راهپیمایی که امروز اعلام شده است، اساسش چیست؟ من دو اعلامیه را که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیده‌ام. در یکی از اعلامیه‌ها لایحه قصاص را به عنوان انگیزه‌های برای راهپیمایی قرار داده‌اند. یعنی مردم ایران را دعوت کردند که مقابل لایحه قصاص بایستند. در لایحه دیگری که منتشر کرده‌اند، تعبیرشان، لایحه غیر انسانی بود - که اتفاقاً امروز هم همین را بیان کردند - و ملت مسلمان را دعوت می‌کنند که در مقابل لایحه قصاص یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند. امام در ادامه می‌فرمایند: آقایان همه تکلیف‌ها را به جا آوردند و انجام دادند، فقط یک تکلیف مانده بود و آن هم جمهوری اسلامی را بر هم زدن!

همین‌طور که امروز هم ما می‌بینیم که این بیشرم‌ها، بیحیاها و اهل گناه این‌طور گفتند. من سیاسی صحبت نمی‌کنم، یک موقع کسی نگوید چرا بحث سیاسی می‌کنید. من می‌خواهم بگویم که ببیند وقتی انسان در گناه افتاد و طاعت پروردگار عالم را انجام نداد، تا کجا می‌رود؟ می‌رسد به اینجا که به آیات الهی هم رحم نمی‌کند، تازه آن هم به این آیاتی که برای حیات انسان آمده است، «وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ معلوم است اگر قصاص نباشد، هرکس هر غلطی دلش می‌خواهد، می‌کند.

وقتی یک عده شروع به قتل و کشتن انسان‌ها می‌کنند، شروع به دزدی می‌کنند و... صدای مردم درمی‌آید و می‌گویند: دو نفر از این‌ها را اعدام کنید تا درست شود. لذا یک عده با حکم قصاص که در مقابلش حیات بشر است، مقابله می‌کنند.

لذا امام می‌فرمایند: تمام تکلیف‌هایی که بر ما و شما متوجه هست، چه از قشر نویسندگان، روشنفکران، جبهه‌ها، نهضت‌ها و سایرین، تمام تکالیف فقط منصرف به این شده است که این جمهوری اسلامی را در خارج کشور طور دیگری نمایش دهند، مردم

را دعوت کنید که بر خلاف جمهوری اسلامی شورش کنند، دیگر همه چیز درست شده است و فقط این یکی مانده است! من باید متأسف باشم، من باید بسیار متأسف باشم از اینکه غیب نمی‌دانم، نمی‌دانستم در چنته این‌ها چیست، من بعضی از این‌ها را می‌پذیرفتم، به ایشان هم محبت می‌کردم، لکن نمی‌دانستم که این‌ها بر ضد قرآن هم قیام می‌کنند.

امام در نهایت تصریح کردند که این‌ها مرتدند و فرمودند: جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است، بله، جبهه ملی هم ممکن است بگوید که ما این اعلامیه را ندادیم، اگر امروز بعدازظهر آمدند در رادیو اعلام کردند این اعلامیه که حکم ضروری جمیع مسلمین را غیر انسانی خوانده، از ما نبوده، ما هم از آن‌ها می‌پذیریم.

اما مگر چنین مطلبی را اعلام کردند؟! الآن هم به راحتی و به صراحت می‌نویسند. چرا؟ چون گناه را می‌خواهند. لذا من می‌خواهم این را بیان کنم که اگر انسان به گناه دچار شد، با آیات الهی هم مبارزه می‌کند، حتی با چیزی که حیات‌بخش انسان‌ها هست هم مبارزه می‌کند. مگر نیست الآن در آمریکا مدام یکدیگر را می‌کشند و یک عده از مردم صدایشان درآمده که سلاح‌ها را جمع کنید، به همه مجوز سلاح ندهید، چرا در مغازه‌ها سلاح فروش می‌رود و.... اما یک عده منافعشان در همین است، معلوم است، وقتی به گناه بیفتی، کشتن انسان‌ها چیزی نیست.

اما اولیاء خدا مثل پیامبر می‌شوند که «أنا طیب دؤار» فرمودند، آن‌ها می‌روند که جلوی گناه را بگیرند.

لذا بهترین مطلب این است که طاعت پروردگار عالم را باید از یک جا شروع کرد و مهم‌تر از همه این است که از گناه بدت بپاید. عاقبت سکوت در مقابل دعوت به منکر!

البته به حکم امام، این کسی هم که امروز این مطلب را نوشته، مرتد است. ما هم نباید در مقابل این مسائل سکوت کنیم. یکی از مطالب دیگری که حالا إنشاءالله به فضل الهی روایاتش را برایتان بیان می‌کنم، این است که اگر اهل طاعت خدا شدی، باید نسبت به دعوت به منکر، عکس‌العمل نشان دهی و گفتند که حداقل قضیه، چهره را در هم کشیدن و ناراحت شدن است.

اما اگر هیچ چیزی نگفتی، دو حالت در انسان به وجود می‌آید: یا خودش مبتلا می‌شود، یا چون عالم، عالم اثر و مؤثر است، در خانواده‌اش گیر می‌افتد و بعداً در نسلش چنین مسئله‌ای پدیدار می‌شود.

لذا اگر از کسی که هنجارشکنی و گناه علنی می‌کند، حجاب را به تمسخر می‌گیرد، مدام فسق و فجور انجام می‌دهد و... بدت نیامد و گفتی اصلاً من ندید می‌گیرم، چشمت را بست، اصلاً تذکر ندادی و حتی اخم هم نکردی، خودت یا نسلت مبتلا به آن قضیه خواهید شد.

یا نعوذبالله گاهی انسان به آن‌ها لبخند هم می‌زند که این لبخند یعنی خودت هم جزء آن‌ها هستی، آرام آرام قلبت خوشش می‌آید، آرام آرام از عبادت بدت می‌آید، آرام آرام می‌بینی نماز برای سنگین شد، خیلی دوست نداری نماز بخوانی، اولش نماز اول وقت نمی‌خوانی، بعد آرام آرام نعوذبالله یک درمیان نمازهایت قضا می‌شود، بعد آرام آرام می‌بینی گاهی نماز می‌خوانی، گاهی نماز نمی‌خوانی و.... همه این‌ها حسب روایات شریفه است که بیان خواهم کرد.

لذا اگر انسان در مقابل گناه جبهه نگرفت، آن وقت آرام آرام خودش به آن طرف می‌رود. یک زمان اهل طاعت بود، یک موقع چشم باز می‌کند، می‌بیند نعوذبالله اهل گناه شده است. خیلی حرف است دیگر که از این جبهه در آن جبهه برود. خیلی درد است که انسان خودش جبهه‌اش را این‌گونه عوض کند، حالش را حال دیگری کند، حال عبادتش، حال معصیت بشود، حال اطاعتش، حال طغیان بشود و طاغی شود. علت چیست؟

آن‌ها که اهل طاعت الهی هستند، باید بلافاصله تا منکری را دیدند، جبهه گیری کنند و از اینکه دیگران به آن‌ها چه می‌گویند - که مثلاً تندرو یا کندرو یا چه هستند - نهراسند. اگر برای خداست، بگویند، اگر نعوذبالله نفس است که معلوم است آن به هیچ جا نمی‌رسد. اما برای خدا حرفت را بزن، حرف را برای خدا بزی، آن طرف دنیا هم که باشد، می‌رسد.

چرا آسیّد هاشم حداد، از سایر شاگردان آیت الله قاضی، پیشی گرفتند؟!

پس دو، سه مطلب است که بسیار اهمیت دارد. یکی اینکه انسان واقعاً اعتقاد قلبی داشته باشد. دوم اینکه شروع به یک عمل خوب کند و از عمل بد بدش بپاید.

اگر شروع به توبه، آن هم توبه نصوح از یک عمل بد نکند «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» [۱۳]؛ باید بداند مجدّد همان گناه تکرار می‌شود و بعد از آن گناه به گناه دیگر می‌افتد، یک موقعی نگاه می‌کند می‌بیند همه وجودش گناه شده است.

اما اگر به یک کار خوب عادت کند و آن را تکرار کند، ناگهان می‌بیند همه اعضاء و جوارح در طاعت الهی است و عبد خدا می‌شود. این به این معنا هم نیست که حتماً باید روحانی و عالم و چنین و چنان باشد، نخیر، مگر آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) چه کسی بود؟ یک آهنگر بود که نعل اسب می‌زد، اما به کجا رسید؟! به جایی رسید که علامه آسیّد محمدحسین حسینی طهرانی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن مجتهد بزرگوار؛ شاگرد معرفتی ایشان می‌شود. خود آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) هم جزء شاگردان خصوصی آیت الله قاضی آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) می‌شود، با اینکه آخرین گروه آمده، اما از همه آن‌هایی که قبلاً هم آمدند، بالاتر می‌زند، چرا؟

یک خصوصیتی که آیت‌الله قوچانی آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) از شاگردان آیت‌الله قاضی آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) در مورد ایشان می‌گوید، این است که ایشان، اهل طاعت بود و هر چه آیت‌الله قاضی آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) می‌گفت، باور داشت و بلافاصله عمل می‌کرد. لذا ببینید آسیّد هاشم حداد آسیّد هاشم حداد (اعلی الله مقامه الشریف) باور داشت و عمل می‌کرد، این طور شد.

بهترین حصن حصین

ما هم توسّل داشته باشیم. برای اینکه یک موقعی لنگ نزنیم، زود در حصن حصین برویم که یکی از آن‌ها همین رفتن پیش

اولیاء خدا مثل آیت‌الله خوشوقت (اعلی الله مقامه الشریف) است که غریق رحمت الهی شدند. رفتن سر قبورشان برکت دارند، لذا ما باید برویم و حتی به قبورشان پناه ببریم.

یکی از راه‌های دیگر هم مناجات با خود آقا جان، حضرت حجت است. اینکه عرض می‌کنم هر شب با آقا حرف بزنیم، برای همین است. این حصن حصین است. اگر یک شب هم موفق نشدی، بدان حتماً یک خطایی کردی. بدان خطایی از شما سر زده که اجازه صحبت را ندادند. اگر این خطا را پیدا نکردی، آرام آرام می‌بینی که یک شب، دو شب و یک ماه و... است که دیگر با آقا جان حرف نمی‌زنی. با خود می‌گویی: چه شد که منی که هر شب با آقا حرف می‌زدم، چندین وقت است که دیگر نمی‌توانم؟! بی‌رودبایستی یعنی از خانه صحبت کردن با آقا جان بیرون کردند، از این خانه حصن حصین که انسان با آقا جان حرف بزند، تو را بیرون کردند که اگر این طور شود، بدبختی است، معلوم می‌شود گناه کردیم و اهل گناه شدیم. همان طور که بیان می‌کنند چشم گناه‌بین، امام زمان‌بین نیست. لذا وجود گناه‌بین، وجودی که به گناه مبتلا شده، چون خطایی کرده و آن خطا را رها نکرده و تکرارش هم کرده؛ دیگر توفیق صحبت کردن با آقا حضرت حجت را نخواهد داشت.

با آقا جان حرف بزنیم. «السلام علیک یا مولای یا بقیة الله» خدا گواه است بهترین حصن حصین هم خود آقا جان است. اگر با او حرف زدی و عادت کردی، خدا می‌داند غوغا می‌شود.

آقا جان! چه کنیم، کسی را جز شما نداریم. من یک موقع که حرف می‌زنم، اصلاً دیگر دوست ندارم جوان‌ها را ببینم؛ چون یک موقعی می‌بینم این جوان‌های خوب ما یک حال دیگر دارند، تعجب می‌کنم چقدر پاکی، چقدر حال باصفا دارند. خوش به سعادتتان، تا اسم آقا جان می‌آید، بعضی منقلب می‌شوند، معلوم است این قلب آماده است. چون قلبی که آماده باشد، تا اسم آقا جان می‌آید، حالش متغیر می‌شود.

عرض کرده‌ام یک مرد الهی، ولیّ خدایی در شب تاسوعا مدام راه می‌رفت و فقط می‌گفت: ابا الفضل، عباس، ابا الفضل، عباس، با همین دو کلمه هم زار زار گریه می‌کرد. گاهی یک ربع، بیست دقیقه، گاهی نیم ساعت، بستگی به آن حال و مطلب داشت. به قول خودش می‌گفت هر چه حواله دهند. همین‌طور ابا الفضل، عباس می‌گفت و اشک می‌ریخت. حالا یک موقعی خود ابا عبد الله را هم نعوذ بالله، نستجیر بالله جلوی ما ذبح هم کنند، ماهیچ حسی نخواهیم داشت. اما آن‌ها چه! با اسمشان متغیر می‌شوند.

حالا بعضی هم همین‌طور هستند، تا اسم آقا جان می‌آید، تا می‌گویند: «السلام علیک یا مولای یا صاحب العصر و الزمان»، حالشان عوض می‌شود، وضعشان منقلب می‌شود، اشکشان جاری می‌شود و.... معلوم است این قلب تپش برای آقا جان می‌زند، این عجلّ لولیک الفرج را دارد با قلبش می‌گوید، قلب می‌خواهد، خوش به سعادتشان.

یابن الحسن! آقا جان! می‌شود ما هم این‌طور شویم، می‌شود ما هم تا اسم شما را بشنویم، حالی به حالی شویم، منقلب شویم، وضعمان عوض شود و... که انتظار حقیقی، این است.

[۱]. نهج الفصاحه، ص: ۲۲۹

[۲]. بحار الأنوار، ج: ۶۶، ص: ۱۷۵

[۳]. عیون الحکم و المواعظ، ص: ۲۵

[۴]. بحار الأنوار، ج: ۶۶، ص: ۱۷۵

[۵]. غرر الحکم: ۴۰۸۵.

[۶]. غرر الحکم: ۳۱۹۲.

[۷]. قیامت / ۳

[۸]. قیامت / ۴

[۹]. قیامت / ۵

[۱۰]. قیامت / ۶

[۱۱]. کنز العمال: ۵۱۳۷.

[۱۲]. ذاریات / ۵۵.

[۱۳]. تحریم / ۸